

شاه امان الله نمادی از خود گذری و استقلال طلبی!

(بمناسبت یکصدویکمین سالگرداستقلال کشور)

شاه امان الله در میان رهبران و شاهان افغانستان از لحاظ مردم دوستی و روحیه استقلال طلبی و ضدیت با انگلیس‌ساده‌اری ویژه گیهای منحصر بفرد بود. بخاطر همین روحیه بود که بیش از تمام رهبران ساسی مورد سوء قصد قرار گرفته است.

او که شاه و شاهزاده بود و در ناز و نعمت پادشاهی بزرگ شده بود و تمام قله‌های زندگی برای عیش و آرامی و تنعم او فتح شده بود، هرگاه با انگلیس‌ها کنار می‌آمد، ممکن بود تا آخر عمر به عنوان پادشاه افغانستان بر تخت کابل باقی بماند. ولی او که آزادی و سربلندی و وطنش را بر زندگی در ناز و نعمت سلطنت ترجیح می‌داد و در نخستین روز اعلان پادشاهی خود، پای جهاد بر ضد انگلیس بخاطر استرداد استقلال وطن را بجلو گذاشت و از ملت افغان خواست تا در این راه نیروی افغانی و اسلامی خود را بکار گیرند.

ملت با شهامت افغان هم این ندای بر حق امیر جوان افغان را لبیک گفت و با ریختن خون‌های پاک خویش آزادی و استقلال را برای وطن خود از کام استعمار انگلیس بدست آوردند.

اعلیحضرت غازی امان الله خان با وجود آنکه همراهی و همیاری کشورهای بزرگ جهان را با خود نداشت و رجال کار فهم و مجرب در کشور نیز اندک بودند، پس از حصول استقلال برنامه‌های اصلاحی فراوانی طرح کرد و برخی را در محل اجرا گذاشت. در عین حال آشکارا قبایل سرحدی را در مبارزه با انگلیس‌ها تشویق و حمایت میکرد. همین مساله انگلیس‌ها را واداشت تا بر ضد امیرافغان دست به تحریکات و تفتین بزنند. انگلیس‌ها که بخوبی با روحیات و خصوصیات مذهبی و ملی افغانها آشنایی داشتند، با کاربرد سلاح تبلیغ و توطئه بر ضد شاه امان الله خان، بزودی ذهنیت مردم را علیه او تغییر دادند و با سازمان دادن شورشهایی در شینوار ننگرها و در منطقه شمالی برهبری دزد مشهوری معروف به بچه سقا که مصروف رهزنی و قطاع‌الطریق بود، چنان عرصه را بر او تنگ ساختند که مجبور شد از آن همه پلان‌های مترقی اصلاحی خود چشم پوشد و راهی دیار غربت شود. این حادثه قبل از همه، قوت تفتین استعمار انگلیس و اثر بخشی آن را بر مردم ساده دل افغان آشکار میسازد.

هنگامی که شاه امان الله به قندهار مواصلت کرد، مردم قندهار بدور او جمع شدند و حمایت خود را با جان و مال از رهبری و پادشاهی او اعلام داشتند و او را مجبور کردند تا بسوی کابل برای استرداد تاج و تخت حرکت کند.

پوهاند حبیبی از چشم دید خود در این مورد می نویسد: « در بهار ۱۳۰۸ش ده هزار لشکر قومی قندهاری و هزاره تحت قیادت شاه امان الله خان بسوی کابل حرکت نمود. سپاه زابل و مقر را عبور کرد و بسوی غزنی پیش آمد. در مسیر راه بنا بر دسایس انگلیس بوسیله برخی عناصر مشکوک و روحانی نمایان داخلی به غرض انگیزش و آویزش قبایل درانی و غلجانی بیست تن از طلایه داران کشف راهی درانی در منطقه سکونت غلجانیان کشته شده و نعش‌های پاره شده کشته‌گان

را بر پایه‌های کج شده تلفون انداخته بودند و بر کاغذی با خط بد ملایی نوشته بودند: «این مهمانی از جانب اقوام غلجائی برای درانیان و شاه‌امان‌الله است.» شاه با مشاهده این وضع اسفناک و فجیع، لشکریان را بدور خود خواند و گفت.

«اکنون ثابت شد که دشمنان می‌خواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند تا ما با دست خود یکدیگر را بکشیم و مسبب این عمل ناجایز من خواهم بود که برای باز گرفتن تخت و تاج، کشت و خونریزی روی خواهد داد. پس ای مردم عزیز من! یقین بدانید که من این مناظر دل‌شکن جنگ داخلی و قبیله‌ای را تحمل کرده نمیتوانم. و نمی‌خواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید. پس باید من از میان شما بروم تا موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم.

شما ملت عزیزم، زنده و افغانستان باقی خواهد ماند، ولی روسیاهی ابدی و مسئولیت این هنگامه ناشایست بنام من ثبت میشود. در حالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم، که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم افغانستان کار کنم.

ببینید! علت بدبختی مردم ما در دوره‌های سابق تاریخ این بود که شهزادگان برای بدست آوردن مقام شاهی با همدیگر جنگ‌ها داشته‌اند و در این بین شما مردم را با یکدیگر بجنگ و دشمنی‌ها و عداوت‌های قبیله‌ای برانگیخته‌اند. من می‌خواستم دوره شاهی من چنین نباشد و بجای اینکه مردم را به جنگ یک دیگر سوق دهم، باید منادی دوستی و وحدت و سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم. چون اکنون می‌بینم که شما بجنگ داخلی قبیله‌ای گرفتار می‌آید، اینک من می‌خواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود، بگذارم. شما با همدیگر جور بیابید. من مسئولیت جنگ خانگی شما را برای باز ستانی تخت شاهی بدوش خود گرفته نمیتوانم. یک او درزاده من درپاره چنار رسیده و دیگر برادر روحانی من در همین جا نشسته و جنگ خانگی را در میدهند. ولی من مرد این کار نیستم و توصیه من بشما این است که با همدیگر کنار بیابید، اتفاق کنید، استقلال خود را نگهدارید، و وطن خود را بدشمنان خارجی مسپارید! من فردی از شما هستم، اگر شما سعادت‌مندید، عین سعادت و مسرت منست. ولی اگر اینچنین بخاک و خون بغلتید، موجب بدبختی و ملال دایمی من خواهد بود. سپس شاه نیکدل و حساس و خیرخواه و مردم‌دوست این دو بیت واقف لاهوری را اشک‌ریزان خواند:

وطن!

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است
من بقربانت این‌چه نیرنگ است
میروم تا تو نشنوی نامم
اگر از نام من ترا ننگ است!

و بعد گفت: «فی‌امان‌الله.» (پوهاند حبیبی، جنبش مشروطیت، کابل ۱۳۶۳، ص ۱۷۰)

این واقعه را مرحوم علامه‌حبیبی از چشم دید خود در مورد آن شاه روشنفکر و وطن دوست در کتاب جنبش مشروطیت در افغانستان نوشته است و صادقانه شهادت میدهد که مردم بسیار به او ارادت و باور داشتند و می‌خواستند شاهی را بدو باز گردانند، اما شاه با رویرو شدن آن حادثه دلخراش، با لشکر آماده پیکار از حوالی غزنی واپس به قندهار برگشت و از آنجا راهی دیار غربت شد تا مرگ هموطنان خود را نبیند.

د پانو شمیره: له ۲ تر ۵

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

داووموند در مقاله بی از قول بابا عبدالعزیز یکی از مشروطه خواهان دوم و مدیر جریده طلوع قندهار درباره شاه امان الله سخنانی را نقل میکند که برای بسیاری از ما تا کنون تازه است. نویسنده آن سخنان را چنین نقل میکند:

« جناب محمد رسول خان پشتون و علامه حبیبی، از زبان بابا عبدالعزیز خان الکوزی کندهاری شنیده اند: غازی امان الله در زمستان سال ۱۰۳۸ شمسی کابل را ترک و به صوب کندهار حرکت نمود. در فرصتی که ایشان در کندهار تشریف داشتند، در میدان هوایی کندهار متصل (منزل باغ) یک طیاره نشست و از آن یک آدم قد بلند که لباس جنرالی در تن داشت فرود آمده و برای ملاقات غازی امان الله شتافت، موصوف مدتی آنجا بود و بعداً عزیمت نمود. ما نفهمیدیم که او که بود و برای کدام هدف آمده بود. از طرف شام روز مذکور، غازی امان الله، مشران قومی، معززین، علما و مشایخ کندهار را دعوت نمود، که من هم در آنجا حضور داشتم.

پادشاه فرمود که امروز پیغامی را از طرف رضا شاه پهلوی، پادشاه دولت ایران توسط یکی از جنرالانش دریافت داشتم، درین پیغام ذکر شده بود که دولت ایران و شخص پادشاه ایران برای استرداد تاج و تخت شاهی مجدد من، برای هرگونه مساعدت آماده میباشد.

اما من شما هم وطنان عزیز را مطلع میسازم که جواب من به شاه و دولت ایران چه بود؟ غازی امان الله ادامه دادند که من از پیغام همدردی و هرگونه آمادگی شاه ایران، برای اعاده قدرت خود تشکر نمودم و برای شان خاطر نشان ساختم که این مشکل، مشکل ذات البینی خود ماست، لذا من هرگونه مساعدت کشور بیگانه را در زمینه رد میکنم. توقع من از شاه و دولت ایران هم همین است که از مداخله در امور داخلی ما جداً اجتناب ورزند.

غازی امان الله فرمود: دلیل پذیرفتن مقام سلطنت از طرف من هم همین بود که مداخله دست های کشور های خارجی را کوتاه سازم. نه فرنگی را گذاشتم و نه دیگران را. همچو چیزی را من در حیات خود متقبل شده نمیتوانم.

خداوند همچو روزی را در حیاتم نشان ندهد که شاهد دیدار دست اندازی بیگانگان در کشورم باشم، اگر چنین میشود مرگ خود را از خداند طالبم.

من چطور پذیرفته میتوانم که برای سلطنت خود، معاونت بیگانگان را تقاضا نمایم و دست های ایشان بدامن ملت آزادی خواه و غازی مشرب شما، دراز گردد.

شخصی بنام احمد شاه خان مشهور به «مارشال» که در دوره امانی تحصیلات خود را در خارج انجام داده بود و بعداً مدیر تلگراف ولایت کندهار بود روایت میکند که: من یک روز با سرعت تیلگرام غلام نبی خان چرخ را به اعلیحضرت امان الله خان رساندم، غلام نبی خان در آن تیلگرام عنوانی پادشاه نوشته بود که از کندهار خارج نشوید، ما مزار را اشغال و سید حسین کلکانی فرار نمود (۱۸ ثور ۱۳۰۸) دولت شوروی با ما وعده مساعدت دو کندک عسکر خود را نموده است.

این اطلاع بالای امان الله خان یک تأثیر بسیار ناگوار نمود و با درد و تألم گفت که: به غلام نبی خان پیغام بفرست و برایش بگو که اگر درین معضله خون یک نفر افغان ریخته شود آن را قبول نداشته و از پادشاهی خود میگذرم. «

داووموند می افزاید: «فکر نمیکنم که در تاریخ جهان، هیچ رهبری و هیچ زعیماً و قایدی، برای اکتساب اقتدار مجدد، از همچو علو نفس، عالی جنابی و بی پروایی و بزرگی روح و بزرگ منشی

مثال ممائلی از امتناع غازی امان الله، از خود به یادگار گذاشته باشد. «رک: امتناع وطنپرستانه غازی امان الله از مساعدت نظامی دولت ایران و دولت بلشویک شوروی، افغان جرمن آنلاین، ۲۰۲۰، ۰۸، ۰۳»

از نظر شاه امان الله غازی دوجیز برای مردم افغانستان بسیار ضروری ویر اهمیت بود:



اول- استقلال کشور،

دوم کسب علم و دانش

این نیت نیک شاه غازی را از نطق تاریخی شان هنگام اعلام رسمی روز استقلال افغانستان در ۲۸ اسد ۱۲۹۸ (۱۸ اگست ۱۹۱۹) در قصر زرافشان کابل میتوان بخوبی دریافت که خطاب به حضار گفته بود:

"ای ملت مصمم من! شما شاید بخاطر داشته باشید که من در آغاز سلطنت خود تاج پادشاهی شما را بدلیل استقلال و آزادی خارجی و داخلی افغانستان بسر گذاشتم...

من شکر خداوند را بجا می آورم که امروز به هدف خود رسیدم، و امروز حکومت های ترکیه، آلمان،

برتانیه، روسیه، اتریش و بخارا استقلال کامل ما را به رسمیت شناخته اند، و من این همه موفقیت را به شما تبریک میگویم. (تحسین و شادی حاضرین : زنده باد شاه)

درعین حال، به نمایندگی از ملت من تمام قدرت های بزرگی که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخته اند تشکر میکنم. بعد ازین ما با کشورهای روابط دوستانه خواهیم داشت که در امور تجارتي و سیاسی با ما کمک کنند. در واقع کشورهای همسایه باید به دوستی ما فخر کنند، چون افغانستان یک کشور شجاع و نیرومند است.

در وقت تصمیم تأمین استقلال من آنقدر راسخ بودم که در صورت ناکامی ازین بیشتر خواهان زنده ماندن نمی بودم. در قدم اول من زندگی ام را در مقابل دشمن برای حصول استقلال شما فدا میکردم. اگر ناکام می شدم، باز هم از تصمیم خود نگشسته، خودم را می کشتم، اما زندگی تحت حمایت کشور دیگری را قبول نمی کردم. اگر شما مردم از من پشتیبانی نمی کردید، و با شجاعت کار خود را به پیش نمی بردید، من به مقصد کامیاب نمی شدم و بیش ازین زندگی را بر خود حرام می دانستم. لذا شما به من زندگی نوی را داده اید و من به شما برادران اطمینان می دهم که من باز هم به خاطر شما زندگی خود را فدا خواهم کرد.

شاه افزود: اگرچه عمر من کمتر از شماست، اما به شما یک مشوره پدرانیه می دهم که برای خدا باید برای آموزش علم تلاش کنید. شما باید اطفال خود را به مکتب بفرستید، شما باید از آنها جدا شده، آنان را برای آموزش تعلیم به کشورهای خارجی بفرستید، تا با کسب علم شاید بتوانند قابلیت خدمت به کشور عزیز شما را پیدا نموده و نام شما را در تاریخ جهان زنده نگهدارند. **ای ملت! به**

د پانو شمیره: له ۴ تر ۵

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

خاطر وطن و به خاطر خدا در کسب علم تلاش کنید، زیرا تنها از طریق علم است که می توان به کامیابی های دینی و دنیوی دست یافت. " یک شخص بی علم نمی تواند خدا را بشناسد. " (مقاله ۲۸ اسد روز استرداد استقلال کشور، درآرشیف مقالاتم درافغان جرمن آنلاین، ۱۷/ اگست ۲۰۱۷)

غازی امان الله از جهالت مردمش اشک ریخت:

شاه امان الله هنگام سفر به ایتالیا در مصاحبه با یک ژورنالیست فرانسه ای از نادانی و جهالت مردم وطن خود سخن زد و در آخر از عمق دل اشک ریخت. ژورنالیست از قول شاه امان الله مینویسد: «به کشورم تیلفون وارد کردم ، مردم مرا کافر خطاب کردند؛ که صحبت های آنها را نظاره و ضبط میکند و این کار در اسلام ناجایز است.

«مکتب آباد کردم ، گفتند این کارهای بی دین هاست و ما فقط باید درس های عقیده وی را فرا بگیریم. «برای شان خط ریل را در حالی ساختم ، که در کشورهای جهان بسیار کم ساخته شده بود، ولی مردم آن را خانه ی شیطان خطاب کردند و با آن مخالفت شان را اعلان کردند.» ملاها در بلند گوها اعلان میکردند که غازی امان کافر است ، و به مردم میگفتند که این صدای الهی است ، افراد در جنگل ها وظیفه دار شدند که در بلند گو ها فریاد بزنند که امان الله کافر است ، امان الله کافر است؛ و بعداً ملاها و ملک ها برای مردم میگفتند که آنها ملایک اند و راست میگویند که غازی امان کافر است. با این حال من در غم آینده ی آنها بودم که چطور میتوان پیشرفت کرد، ولی آنها در پی تخریب من بودند؛»

خبرنگار مینویسد بعد از اینکه امان الله خان چندین موارد مشابه دیگر را نام گرفت ، روی خود را به طرف دریا کرد و سخت از ژرفا و عمق دل گریست ! وگفت : وطن مرا ببخش! چون نتوانستم نگاهت کنم.» (رک: فیسبوک

(Zarghona Obaidi-Teebken

«درصفت و خوبی مکتب و پوهنتون از بس سخن میزد، دهنم خشک میشد، ولی در آخر بمن میگفتند : دختران ما را به کفر و فحشا سوق ندهید! از فواید شفاخانه و داکتر میگفتم ، میگفتند دلت عیاشی میخواهد ، ما چطور سیاه سر خود را اجازه بیرون رفتن بدهیم ؟ برای تقویت مادران و کودکان میتلا به سوی تغذی دوا و دارو میفرستادم، مردم دواها را در آتش می انداختند و میگفتند که پادشاه مخالف ازدیاد نسل اسلام است و این دواها زنان ما را خشک و نازا میکند یعنی از بچه دار شدن عقب میمانیم. من از پیشرفت و ترقی وطن سخن میگفتم ، اما آنها هر کار و پیشرفتی را با عیاشی ربط میدادند....» (از یاد داشتهای پیرشامی، ۲۶ اپریل ۱۹۶۰)

خوشبختانه زمان نمی ایستد و هر چه باشد، میگذرد، اگر قدرت با ظلم و سفاکی و خون آشامی همراه باشد و اگر با عدالت و مردم دوستی ، و خدمت به انسان جامعه توام باشد باز هم میگذرد و نوبت بدیگر میرسد و از دیگری به دیگری. فقط آنچه از مردان بزرگ و رهبران جامعه بجا میماند، کارکردهای آنانست که درس های تاریخ میگردند و آیندگان بر عاملین آن کارکردها یا آفرین میگویند و یا نفرین میفرستند.

روان شاه امان الله رهبر مردم دوست و وطن پرست شاد باد!

پایان

د پانو شمیره: له ۵ تر ۵

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ